

پیش‌خواران

در شناخت متفکری بر تکاپو پس از چهار دهه

«آقا وحید» برای شهید دیالمه

■ **محمد رضا کائینی**



اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، تلاش دارد تا با اتکا به اسناد مکتوب و شفاهی، به بازشناسی شخصیت شهید عبدالحمید دیالمه بپردازد. این پژوهش توسط

محمد مهدی خالقی و مریم قربانزاده انجام شده و دفتر نشر معارف، به انتشار آن همت گمارده است. فراهم آوردن‌گان این دفتر در دیباچه آن، پیرامون «آقا وحید» آورده‌اند: «کسی اگر او را نمی‌شناخت، باور نمی‌کرد این جوان لاغر اندام با این محاسن بلند و قد و قامت متوسط، همان وحید دیالمه باشد که آوازهاش، دانشگاه‌های مشهد را برداشته است. کسی باورش نمی‌شد این وحید دیالمه که تمام عمر دانشجویی‌اش را با یک کت سر کرده، از خانواده‌های اصیل و صاحب‌نام تهرانی باشد و پدرش سرهنگ بازنشسته و دکتر مملکت. کسی که با وحید نشست و بر خاست داشت، می‌دانست این آدم که در جلسات خانگی، اول و آخر بحث را با اسنادی تمام جمع می‌کند، گروه‌های چپ را عاصی کرده و صدها تن را رهبری می‌کند، همین جوان بی‌ادعاست. بهار جوانی وحید گر چه کوتاه بود، اما بذریه‌ای که کاشت، بعدها به گل نشستند و جزئی از گلستان انقلاب شدند. وحید آن روزها، اینگونه غریب نبود. او یکی از تأثیر گذارترین و شناخته شده‌ترین جوانان پیش برنده نهضت امام در مشهد مقدس به حساب می‌آمد. چه می‌شود کرد؟ سی و چند سال از شهادتش می‌گذرد، اما کمتر کسی او را به عنوان یک متفکر و استاد عقاید اسلامی می‌شناسد. کم‌فصلوری نیست که فعال‌ترین جوان انقلاب اسلامی، در مشهد ناشناس باقی بماند! وقتی سخنرانی‌های وحید دیالمه را گوش می‌کنید، به خودتان می‌گویید باید پیاده‌شان کرد تا بشود کتاب و برسد به دست بچه‌های



شهید عبدالحمید دیالمه

امروز، سیر مطالعاتی (شهید دیالمه)، جایش در میان سیرهای مطالعاتی امروز دانشجویان خالی است. اصلاً وحید را به فراموشی سپرد بودیم. این هم از هر کات فتنه ۸۸ بود که لافال نامی از او بر زبان‌ها بیاید و طبق مجلسش را علیه بنی‌صدر، بعد از ۲۰ سال از تلویزیون جمهوری اسلامی بخش کنند! اما این هم آسیب زد، چون ناقص بود. شناخت همه از دیالمه، محدود شد به همین سخنرانی و موضع‌گیری‌هایش علیه سران جبهه نفای. شخصیت علمی و متفکر وحید، در بازار سیاست کم شد. هویت متعالی و انسانی وحید، با عقیده علمی و عقل‌جامعی که داشت، هنوز ناشناخته مانده و بعد از ۲۱ سال – که انقلاب در فتنه ۸۸ خانه تکانی کرد- به یاد او افتادیم. تازه فهمیدیم در گوشه آرشیو روزنامه‌ها و تصاویر، چون وحید دیالمه‌ای را داشتیم که در یک عکس و نام یک خیابان، خلاصه‌اش کرده‌ام! وحید از دریچه تفکر دینی، چیزی خیلی‌ها را می‌دید. حب و بغض‌های شخصی در مقابل شخصیت باتقوا و متفکر او، جایگاهی نداشت. وحید وقتی از کسی انتقاد می‌کرد، با دلیل و منطق جلو می‌رفت. کسی جرئت نداشت در غلیان احساسات و هیجانات آن روزها، علیه افراد محبوب حرفی بزند، اما او حقیقت را فدای مصلحت نمی‌کرد. تیغ انتقادش از نیام‌زایش، همواره بیرون بود.

نماینده مردم مشهد در اولین دوره مجلس شورای اسلامی، جوانی بود ۲۶ ساله از تهران. دارای مدرک دکترای داروسازی از دانشگاه فردوسی، سخنران جلسات اعتقادی، فکری و سیاسی دانشگاهیان و جلسات عمومی. دکتر عبدالحمید دیالمه در زمره نام‌آوران گمنامی است که تاکنون کاری در شأنش انجام نشده است. کمتر انقلابی‌ای در حد شهید دیالمه ناشناخته مانده است. مردم مشهد نیز که دیالمه یکی از سران انقلابشان بود، شناختشان از دیالمه محدود می‌شود به یک نقاشی روی دیوار دانشکده پزشکی سابق با این زیرنویس: شهید عبدالحمید دیالمه، نماینده مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی…»

■ **نیم‌ا احمدپور**

آنجیه در پی می‌آید، تحلیلی از خاطرات نو انتشار مسعود خدابنده، سر تیم محافظین مسعود رجوی و عضو سازمان موسوم به مجاهدین خلق است. وی از آن روی که سال‌ها به نقطه کانونی این فرقه نزدیک بوده، توانسته نکاتی بدیع درباره مسعود و مریم رجوی و فرآیندهای جاری در این گروه بیان دارد. بی‌تردید خاطرات او می‌تواند در برابر محققان این سازمان، در بچه‌ای نوین بگشاید.

■ ■ ■

■ **سازمانی با انبیا ناگفته‌ها و بدگفته‌ها**

سازمان موسوم به مجاهدین خلق ایران که امروزه با عنوان «نه‌افکین» شناخته می‌شود، در حافظه تاریخی ایرانیان یادآور جنایت، ترور، خیانت و وطن‌فروشی است. البته و در نگاهمی گسترده‌تر، تاریخچه این شکل حاوی ابعاد گسترده‌تری از وقایع است. این سازمان از بدو تأسیس در میانه دهه ۴۰ تا به امروز که در گوشه‌ای از خاک آلبانی و تحت حمایت امریکا ادامه حیات می‌دهد، منشأ تحولاتی بوده است و رویدادهایی از قبیل: ترور مستشاران امریکایی در سال ۴۵، تغییر ایدئولوژی سازمان از اسلام به مارکسیست، تکاپوهای سازمان در سال‌های منتهی به پیروزی انقلاب، فعالیت‌های مجاهدین خلق بعد از سقوط شاه، اعلان جنگ مسلحانه علیه نظام، روی آوردن به ترور مسئولان نظام، ترورهای کور و جنایت علیه مردم ایران، همراهی با صدام و دشمن متجاوز بعثی، رانندازی عملیات فروغ جاویدان علیه جمهوری اسلامی و البته شکست در آن، خیانت‌های متعدد سیاسی، جاسوسی و الخ، تنها بخشی از کارنامه سازمان مجاهدین خلق است که هنوز بعد از گذشت شش دهه از تأسیس، ناگفته‌های بسیاری پیرامون آن وجود دارد.

■ **روایت‌های ناب از مسعود و مریم رجوی، در آینه خاطرات مسعود خدابنده** بدون تردید، روایت و واگویی‌های تاریخی از سوی اعضای سازمان می‌تواند گرده‌ای تاریخی متعددی را بگشاید. مسعود خدابنده یکی از همین شخصیت‌هاست. او که از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، سمپات گروه موسوم به مجاهدین خلق بود تا



مسعود خدابنده

مسعود خدابنده: «هم‌زمان با ورود رجوی و بنی‌صدر به فرانسه، من از لندن به پاریس اعزام شدم و سپس همراه سعید شاهسوندی، برای انتقال یک فرستنده رادیویی ۱۰کیلوواتی و سایر وسایل ارتباطی، از مونیخ به بغداد و از آنجا به مرز کردستان ایران و از طریق کوهستان به دره زیر سردشت منتقل شدم. بسیاری از اعضا در آن سال‌ها به‌ویژه بعد از شکست ۳۰ خرداد ۶۰، از طریق مقر ما – که آن زمان همچوارا مقر حزب دموکرات بود- به دفتر بغداد و از طریق اردن به فرانسه منتقل شدند…»

جعبه سیاه رجوی سخن می‌گوید

روابط نامشروع مسعود رجوی با اعضای سازمان را گناه نمی‌دانستند!

بفرستیم و دستور صادره از سوی سران سازمان، صرف‌نگه‌داشتن و مراقبت از آنها بود. کلاهی (با نام سازمانی کریم رادیو) را – که به لحاظ فنی در ایستگاه رادیو قابل استفاده بود- در کردستان نگه داشتیم و مسعود کشمیری (با نام سازمانی باقر روابط) را – که عربی بلد بود- به دفتر بغداد فرستادیم…» خدابنده اطلاعات و تحلیل‌های جالبی درباره حیات با ممات کشمیری و کلاهی دارد که می‌تواند تحلیل‌های آنان را که در سالیان اخیر به دنبال ردی از این دو بوده‌اند غنایی افزون بچشد.

■ **راز انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰** چند و چون انفجارهای بزرگ ۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰ (در تمامی چهار دهه اخیر، محل ابراز تحلیل‌ها و تردیدهای گوناگون بوده است، به عبارت دیگر عدم پذیرش مسئولیت آنها از سوی مجاهدین، ارزیابی‌های گوناگون آفریده است. مسعود خدابنده در گفته‌های خویش درباره دست داشتن سازمان در این انفجارها، دیدگاهی صریح ابراز کرده است. وی در بخشی از خاطراتش می‌گوید:

«در مورد انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی (۷ تیر ۱۳۶۰) و دفتر نخست‌وزیری (۸ شهریور ۱۳۶۰)، فکر نمی‌کنم کسی در اعراض، هواداران، اعضای شورا یا جانشان‌گان باشد که ندانند این دو عملیات کار سازمان بوده است. مسعود رجوی بارها در جلسات خصوصی، این مسئولیت را گردن گرفت. او علناً مسئولیت این دو عملیات را می‌پذیرفت و می‌گفت این خشم خلق قهرمان بود! عامل اصلی دو عملیات ۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰، دو نفر به نام‌های محمدرضا کلاهی و مسعود کشمیری بودند، کسانی که وظیفه انتقال آنها از ایران، بر عهده من گذاشته شدند…» این در حالی است که پیشتر و به رغم انکارهای سازمان، سعید شاهسوندی نیز به صراحت، در باره عاملیت سازمان در انفجار ۷ تیر ۱۳۶۰ سخن گفته و اظهارات وی، در فضای مجازی در دسترس محققان قرار گرفته است.

■ **آغاز و انجام «عملیات مهندسی»**

روابط سازمان مجاهدین خلق با شخصیت‌هایی چون: مهدی بازرگان، ابوالحسن بنی‌صدر، حسینعلی منتظری و… از جمله فصول مهم خاطرات خدابنده است. بخش دیگری از این روایات، به خوی خشونت

طلب و بی‌شفقت سازمان باز می‌گردد. اینکه یک عضو سابق فرقه رجوی، درباره «عملیات مهندسی» و جنایت‌های سازمان علیه مردم ایران سخن بگوید، قطعاً در خور توجه و روشنگر است.

به تصریح مسعود خدابنده:

«از نظر من نقطه شروع عملیات مهندسی، قتل مجید شریف واقفی بود که قبح این کارها را در سازمان از بین برد، ولی به اینجا خاتمه پیدا نکرد. بعدها در عراق، همین نوع حرکات این بار نه علیه دشمن که علیه دوست شدت گرفت و برخی را که مشکوک به نفوذی بودن می‌دانستند، زیر شدیدترین شکنجه‌ها به قتل می‌رساندند. البته این موضوع وسیله‌ای شد تا کسانی که در عراق زیر بار دستورات رجوی نمی‌رفتند، تحت عنوان تعیین تکلیف، زندان و شکنجه کنند تا وادار به تسلیم شوند. داستان عملیات مهندسی که به شرکت‌کنندگان در آن گفته می‌شد هزار بار ایدئولوژیک‌تر از کسانی‌هستید که در عملیات نظامی شرکت می‌کنند، نه شروع انحراف بود و نه خاتمه آن، ولی به‌وضوح یکی از بخش‌های تاریخچه سازمان است که هم مدارک و اسناد بسیاری از آن بجا مانده و هم چهره واقعی سازمان را وری تعریف و تمجیدهای از خود و فسفسطها و مغلطه‌ها نشان می‌دهد…» علاوه بر آن روایت مسعود خدابنده از کشف خانه زعفرانیه نیز در نوع خود بدیع است. از دیگر فصول مهم و جالب توجه خاطرات خدابنده، افشای تلاشی است که سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۶۷، برای ترور آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای – رئیس‌جمهور وقت – صورت داد. خدابنده که رابط اصلی عملیات را می‌شناخت، بعدها جزئیات آن طرح را از وی شنید و در خاطرات خویش آن را بازگو کرده است.

■ **رویکرد گشته‌سازی، با نام مستعار «بانک خون»**

یکی از مباحث مهم طرح شده توسط خدابنده، ماجرای «بانک خون» است. به گفته خدابنده، یکی از اهداف مسعود رجوی از اعزام تیم‌های ترور، گشته‌سازی بود. همان چیزی که راوی از آن به عنوان بانک خون نام می‌برد و می‌گوید:

«یکی از تئوری‌های مسعود رجوی این است که کسانی که به عملیات می‌روند، نباید زنده برگردند. در این تفکر، توأیین نیز جایگاهی ندارند. آنها اساساً نباید زنده می‌ماندند. شروع فعالیت‌انچمن نجات در ایران هم از همین نقطه بود که متوجه شدیم رجوی نفرت را می‌فرستد که کشته شوند نه اینکه از گشته‌سازی در سال‌های ۱۹۹۶ و ۹۷ – که من تازه از سازمان جدا شده بودم- سازمان انبوهی از افراد را به ایران می‌فرستاد تا عمل تروریستی انجام دهند. این افراد مثلاً باید در سطل زباله بمب بگذارند، رهگذران را ترور کنند، خمپاره بزنند و آن‌قدر ادامه دهند تا دستگیر شوند. دستور هم این بود که قبل از دستگیری، نارنجک بکشید و سیانور بخورید؛ سیستم‌های امنیتی ایران متوجه این مسئله شدند و با هزار زحمت (و به خطر انداختن جان خودشان)، توانستند تعدادی از اینها را قبل از خودکشی دستگیر کنند. اولین گروه از این دستگیر‌شدگان، دو مرد و سه زن بودند که متوجه شدند چه کلاهی سرشان رفته و رجوی به دنبال کشته شدن آنها بوده تا نفوذ داخل سازمان را گرم نگه دارد و طبق معمول چیزی برای عرضه به ولی‌نمندان داشته باشد. اینها بعدها پس از گذراندن دوره زندان، پایه‌گذاران انچمن نجات شدند. الان دو نفرشان در هلند، یکی در چین و دو نفر دیگر در ایران زندگی می‌کنند، سازمان وقتی به خود مسعود رجوی می‌رسد، هزار دلیل می‌آورد که چرا زمان شاه همه اعدام شدند، ولی او اعدام نشد؟ و تمامی شواهد و دلایل علیه رجوی را دروغ می‌داند، ولی وقتی به نفرت دیگر برمی‌گردد، اساساً زندانی آزاد شده را قبول ندارد! زندانی آزاد شده، طبعاً تمام یافته‌های سازمان در قهرمان بود! عامل اصلی دو عملیات ۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰، دو نفر به نام‌های محمدرضا کلاهی و مسعود کشمیری بودند، کسانی که وظیفه انتقال آنها از ایران، بر عهده من گذاشته شدند…» این در حالی است که پیشتر و به رغم انکارهای سازمان، سعید شاهسوندی نیز به صراحت، در باره عاملیت سازمان در انفجار ۷ تیر ۱۳۶۰ سخن گفته و اظهارات وی، در فضای مجازی در دسترس محققان قرار گرفته است.

■ **آغاز و انجام «عملیات مهندسی»** روابط سازمان مجاهدین خلق با شخصیت‌هایی چون: مهدی بازرگان، ابوالحسن بنی‌صدر، حسینعلی منتظری و… از جمله فصول مهم خاطرات خدابنده است. بخش دیگری از این روایات، به خوی خشونت زندان رفته باشند، بازتر از آن است که گوش به او اعتماد کرد. به اعتقاد سازمان، نفر زندان رفته و نفر عملیات رفته، دیگر در خانه جایی ندارد و باید در لحظه از او استفاده شود تا شهید و نامش در لیست شهدا وارد شود…»

■ **کمپ اشرف، نشست معاصی و باقی قضا یا** اطلاعات مسعود خدابنده از پیشینه سازمان، روابط تشکیلاتی، طرح‌های عملیاتی گوناگون، کمپ اشرف، منابع مالی سازمان مجاهدین خلق و پشت‌پرده روابط مسعود رجوی با افراد و گروه‌های مختلف، خواندنی و بس‌جالب می‌نماید. روایت‌های او از جلسات داخلی سازمان، تاکنون به این شکل صریح، کمتر بیان شده است. مثلاً او ذیل میبחי با عنوان «نشست معاصی» چنین آورده است:

«من جزو اولین کسانی بودم که در نشست‌های طلاق مریم فخر عضدانلو از مهدی ابریشمچی و ازدواجش با مسعود رجوی شرکت کردم. آن زمان این جلسات، به‌عنوان نشست معاصی مشهور

۹ جوار

| روزنامه خوار | شماره ۶۶۲۷

بود! جوان‌ترین اعضای حاضر در آن جلسات، من بودم و لذا بیشتر ناظر قلمداد می‌شدم تا فعال. جوهره این نشست‌ها این بود که مسعود با همسر دوستش یعنی مهدی، رابطه جنسی برقرار کرده بود، ولی این معصیت و گناه نبود چون مسعود رهبر بود. بعد هم تئوری‌هایی به دنبال این اصل آمد که مثلاً معصوم بودن امامان به این نیست که کاری نکرده‌اند، بلکه بدین خاطر است که بالاتر قرار دارند و آنچه برای مردم معصیت است، نه تنها برای آنان معصیت نیست، بلکه عین ثواب است!…» به واقع آنچه خدابنده در این فصل بیان داشته، همان تجری دیرین سران سازمان در کاستن از احکام شرعی است که آنان را به انقلاب‌های ایدئولوژیک متنوع سوق داد و آثار و پیامدهای مهمی به بار آورد.

■ **کور تاژ جنین متعلق به مسعود رجوی از سوی مریم فخر عضدانلو**

مسعود خدابنده همچنین اطلاعات بسیار جالبی درباره شخصیت مسعود و مریم رجوی دارد که بیانش از روحیات، اخلاق و سبک زندگی آنان است. خدابنده در برشی از خاطراتش می‌گوید: «آن روزها مریم که هنوز به‌طور رسمی زن مهدی ابریشمچی بود، ۹۰ درصد وقتش را در کنار و منقطع‌تر بگویم در اتاق مسعود می‌گذراند. من به خاطر کارم که حفاظت بود، نمی‌توانستم متوجه این موضوع نشوم! مریم ماه‌ها به خانه خودش نفرت و کمی بعد متوجه شدم او حامله شده است. یک روز اطلاع دادند که مریم باید به بیمارستان برود و دو ماشین (بدون حفاظت و پروتکل بالا) آماده کردم و مریم را به بیمارستان بردم. آنجا صالح رجوی (برادر مسعود رجوی) منتظر بود و مریم را برای عمل منتقل کردند. البته قرار نبود من سؤالی بپرسم و نپرسیدم، ولی طولی نکشید که از اتاق عمل خارج شدند. مریم حال خوشی داشت. آن روز مریم برای کور تاژ و سقط جنینی که از آن مسعود رجوی بود، به بیمارستان مراجعه کرده بود…»

■ **مسعود «روز خواب» است!**

خداینده درباره خصوصیات مسعود رجوی نیز به نکاتی جالب و خواندنی اشارت برده است. او می‌گوید:

«مسعود رجوی، به اصطلاح روز خواب بود. او حدود ساعت یک یا دو بعد ازظهر، با یک لیوان آب لی‌موشیرین از خواب بیدار می‌شد. حدود دو تا سه عصر ناهار می‌خورد که همیشه چه به لحاظ شخصیتی و چه حفاظتی، به‌صورت جداگانه یخت می‌شد. غذای این دو دوست داشت، برنج با یک سیخ کباب‌برگ و در کنارش مقداری خورش قیمه‌بامداجان بود. به جای غلیظ و خرمای علاقه داشت و پی‌درپی سگاری می‌کشید. او به لحاظ جسمانی، بسیار ضعیف است. آرتروز گردن، قند و چند مورد دیگر دارد. معمولاً بعد از ناهار، کارهای مثل چک کردن نوشته‌ها (که توحیدی یا جلال‌زهره برایش می‌نوشتند) انجام می‌داد و سپس برای برگزاری نشست با مسئولان بالاتر آماده می‌شد. او معمولاً کمتر از اتااقش خارج می‌شد و تنها با اصرار پزشک، حاضر می‌شد چند قدم پیاده‌روی کند…»

■ **رجوی در پی جذب «محمدرضا شجریان»** خدابنده همچنین در خاطرات خویش از طرح‌ها و نقشه‌های سازمان برای جذب خوانندگان، هنرمندان و افراد مشهور سخن می‌گوید. به گفته خدابنده، رجوی مدتی در پی جذب محمدرضا شجریان بود:

«کسانی که به مسعود پشت می‌کردند، به‌شدت مغضوب می‌شدند. یادم است سازمان مدتی به دنبال محمدرضا شجریان بود تا او را جذب کند. شخصاً به یاد دارم رجوی بارها دنبالش فرستاد و هر بار شجریان دست رد به سینه فرستاده‌ها (مشخصاً مهدی ابریشمچی) زد و کلامش هم یادم است که گفته بود: من زمر و موسیقی یک نسل هستم، نه می‌خواهم و نه می‌توانم صدایم را در خدمت کسی قرار دهم…» مسعود رجوی از آهنگ‌های شجریان لذت می‌برد و بقیه هم این را فهمیده بودند. حتی آهنگ‌های او بیش از هر چیز دیگری، در سالن‌های قرارگاه بخش می‌شد اما وقتی رجوی از شجریان قطع امید کرد و فهمید او در تله مجاهدین نخواهد افتاد، تمام نوارهای شجریان از بین رفت و صدایش هم دیگر در سالن‌ها پخش نشد! یادم است وقتی آقای شجریان به مجاهدین پاسخ منفی داد، به یک‌باره مورد غضب رجوی قرار گرفت و هر نشستی که برگزار می‌شد، باید حتماً شجریان را مورد نامزا قرار می‌داد…»

■ **کلام آخر**

مسعود خدابنده در آخرین فرا‌های این کتاب، از روند جدایی خود از سازمان، کمپ آلبانی، منابع مالی منافقین، فعالیت‌های سایبری فرقه، ارتباط سازمان با امریکا، وضعیت سازمان در دنیای امروز و آینده آن سخن می‌راند. «تهران تا تیرانا» همچنین حاوی راه‌حلی‌ای از با‌گمان اشرف است. او به خوبی فضای داخلی این «دو‌گانه ترانسیسم می‌کند و می‌گوید چگونه عده‌ای از اعضای سازمان در این کمپ، قربانی زیاده‌خواهی و کینه سرکرده سازمان شدند. دو ویژگی مهم مسعود خدابنده در روایت خاطراتش، حافظه مثال‌زدنی و قدرت تحلیل بالای اوست که همین دو عامل، خاطرات وی را خواندنی‌تر می‌کند. این که وی به‌عنوان نزدیک‌ترین فرد به مسعود و مریم رجوی، اطلاعات ذی‌قیمتی از سرکرده فرقه منافقین دارد نیز خاطرات خدابنده را جذاب‌تر کرده است. بی‌گمان خواننده با مطالعه هر بند از این خاطرات، آگاهی تازه‌ای درباره فرقه رجوی به دست خواهد آورد.

در نورانی که سر تیم حفاظات مسعود و مریم رجوی بود

